

## نارسایی فهم مارکسیستی از طبقه کارگر در ایران

[contact@korosherfan.com](mailto:contact@korosherfan.com)

کوروش عرفانی

بررسی مبارزات کارگری در ایران در چارچوب چگونگی درک مبارزات طبقاتی در کشورمان میسر است. طبقه کارگر در ایران با وجود قدمت تاریخی خود، که به اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد، نتوانسته است بطور مستقل نقش تعیین کننده‌ای در رویدادهای سیاسی سرنوشت ساز در ایران داشته باشد. کارگران معمولاً بخشی از نیروهای مردمی بودند که به طور فرا طبقاتی به صحنه آمده‌اند و تحت رهبری سازمانها یا شخصیت‌های متعلق به سایر طبقات عمل کرده‌اند. دو مورد مشخص آن، جنبش ملی شدن نفت بین سالهای 1330 تا 1332 و نیز انقلاب سال 1357 می‌باشد. در مورد اول نیروهای کارگری ایران تحت نفوذ جبهه ملی و یا حزب توده عمل کردند. تصمیم گیرندگان و مهره‌های شاخص هر دو این نیروی سیاسی نیز از حیث طبقاتی ارتباطی مستقیم با طبقه کارگر نداشتند. در مورد دوم نیز کارگران بخشی از مجموعه نیروهای اجتماعی بودند که در نهایت زیر رهبری خمینی قرار گرفتند. تجارب تاریخی فوق و نیز ضعف تشکیلاتی مبارزات کارگری در ایران، ما را در مقابل سئوال زیر قرار می‌دهد: آیا طبقه کارگر در ایران امکان سازماندهی یک مبارزه‌ی خاص طبقاتی را دارد یا خیر؟ آیا تصور یک نبرد «کارگری» برای تغییر سرنوشت جامعه قابل تصور است؟ مقاله‌ی حاضر داده‌هایی را برای پاسخگویی به این سئوال ارائه می‌دهد.<sup>1</sup>

### مارکسیسم و مارکسیسم

ساختار طبقاتی در ایران، همانند بسیاری دیگر از جوامع غیر سرمایه داری و توسعه نیافته، از آشفتگی و مرزبندی‌های غیر شفاف رنج می‌برد. برداشت طبقاتی، که در دانش اجتماعی بشری سابقه‌ی دیرینی دارد، در نهایت توسط مارکس و سایر اندیشمندان معاصر وی به صورت تدوین شده در آمد. مارکس برای نخستین بار موفق شد روایتی را از تاریخ ارائه دهد که در آن، طبقه بندی اجتماعی توضیح دهنده‌ی شکل و محتوای حیات فردی و زندگی اجتماعی بود. بر اساس نظر وی، طبقات اجتماعی به طور عمده به دو بخش تقسیم می‌شوند: طبقه‌ی استثمار کننده که در نظام سرمایه داری در قالب طبقه سرمایه دار بروز می‌کند و طبقه استثمار شونده که در این نظام به صورت اساسی طبقه کارگر را شامل می‌شود. روایت رسمی از مارکسیسم که در اتحاد جماهیر شوروی جا افتاد و نقش مهمی در تحریف نگرش جامعه شناسانه‌ی مارکس داشت این تقسیم بندی را تنها در شکل و در قالب یک نگرش منجمد معرفی کرد. مارکسیسم شورویایی، پویایی محتوایی نگرش مارکس را که «دیالک تیک» مجموعه‌های اجتماعی را مورد توجه قرار داده بود به دست فراموشی سپرد و از این طریق، مانع از تحول الگوی تشریحی مارکس از جهان سرمایه داری نوین شد. به همین خاطر، مارکسیسم تبدیل به یک تئوری خشک و بسته از جامعه سرمایه داری شد که به سرعت از واقعیت‌های پیچیده‌ی جامعه سرمایه داری دور افتاد و دستگاه فکری کشورهای سرمایه داری صنعتی توانست آنرا کیش و مات کند.

اما باید دانست آنچه دستگاه تبلیغاتی سرمایه داری هم زمان با فروپاشی دیوار برلن و اتحاد جماهیر شوروی اعلام داشت، نه شکست منطق تحلیلی مارکسیسم، بلکه شکست روایتی

<sup>1</sup> در این رابطه هم چنین نگاه کنید به مقاله‌ی ای از نگارنده در سال 1380 تحت عنوان: «جنبش کارگری ایران در انتظار کمونیسم ایرانی» بر روی سایت زیر: [www.korosherfani.com](http://www.korosherfani.com); هم چنین نگاه کنید به: [کنش برای سرنوشتی \(2\) نگاهی دیگر به مبارزات طبقاتی در ایران](#)

تعریف شده و عقیم از آن بود. نگرش جامعه شناسانه ی مارکس از روابط طبقاتی در جامعه سرمایه داری هم چنان ارزش نظری خود را حفظ کرده است. این واقعیت اما نباید ما را به هرگز به سمت تبدیل مارکسیسم به یک ایدئولوژی بکشاند. نظرات مارکس مثل دیدگاههای تحلیلی همه ی اندیشمندان اجتماعی، تابع زمان و مکان بود. یعنی دارای محدودیت های خاص تاریخ و جغرافیای شکل گیری خود بود. باور به اینکه تفسیر مارکس از روابط طبقاتی ازلی، ابدی و جهان شمول است یک باور ایدئولوژیک و احساسی است نه یک باور مبتنی بر واقع گرایی و جستجو گری.

یکی از مواردی که به عنوان ضعف نگرشی مارکس عنوان می شود، نا مناسب بودن دستگاه تحلیل طبقاتی وی برای جوامع غیر سرمایه داری یا جوامع غیر غربی می باشد. اما باید دانست که این ضعف بخصوص به دلیل اصرار برخی از متفکران و سیاسیون کشورهای غیر سرمایه داری برای استفاده بی مبنا از دستگاه تحلیل مارکس در مورد مسائل اجتماعی کشورهای خودشان می باشد. در حالیکه مارکس با مفاهیمی مانند «جامعه فئودالی معاصر» یا جوامع تحت «استبداد شرقی»، شرایط تاریخی این کشورها را از تحلیل طبقاتی مبتنی بر روابط استثماري طبقه سرمایه دار و طبقه ی کارگر مجزا کرده بود، برخی از فعالان سیاسی یا بعضی از روشنفکران جوامع آسیایی، آفریقایی و یا آمریکای لاتینی، در کشورهایمانند ایران، به طور کاذب تلاش کردند با کپی برداری ناقص از نظرات مارکس، پدیده های اجتماعی جوامع خویش را توضیح دهند و از دل توضیح خود، راه حل های معجزه آسا برای مشکلات تاریخی غامض جوامع خویش پیدا کنند.

به استثنای کوبا که دارای شرایط ویژه ای بود، یگانه الگویی موفق گشته برداری از نظرات مارکس مربوط به چین می باشد. مائو موفق شد با الهام گرفتن از اندیشه های مارکس به کاوش و فهم پیچیدگیها و ویژگیهای جامعه ی چین نائل شود و یک دستگاه فکری و سیاسی نوین را برای کشور خود بنا نهد. مائوئیسم، به عنوان حاصل این تلاش، توانست از یکی از عقب مانده ترین و در عین حال پر جمعیت ترین ممالک جهان، کشوری را بسازد که امروز جزو قدرتهای نخست اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان است. موفقیت مائو در ایجاد «مارکسیسم چینی» بود و عدم موفقیت مارکسیستهای هندی، ایرانی، نیکاراگوئه ای یا مراکش، در عدم ایجاد مارکسیسم های بومی، محلی و منطقه ای.

الگویی نظری مارکس در برگیرنده ی کلیات و پایه های لازم برای درک عینی مسائل اجتماعی می باشد، اما نباید تصور کرد که مانند یک دستگاه اندازه گیری فیزیکی، در هر نقطه از جهان قادر است عمل کرده و نتیجه ی مشابه بیرون دهد. حتی در کشورهای سرمایه داری اروپا نیز احزاب کمونیست، قربانی همین دگم گرایی جهان شمولی نظر مارکس شدند و به دنبال احداث یک الگویی توضیحی مستقل و مناسب برای جامعه ی خود بر نیامدند. کپی برداری فعالان سیاسی و روشنفکران بازتولیدگر از مارکسیسم اروپایی، از طریق ترجمه های ناقص و برخی مواقع غلط، سبب پیدایش نوعی «مارکسیسم جهان سومی» شد که ارتباط محتوایی چندانی با مارکسیسم نظری اولیه نداشته باشد. در ایران، بطور مثال، این حزب توده بود که از طریق ترجمه های روایت رسمی مارکسیسم شورویایی، پدیده ی کمونیسم را به ایرانیان شناساند.<sup>2</sup>

## مارکسیسم در ایران

تلاشهای فردی دیگر در زمینه تدوین و ترجمه از جانب سایر فعالان چپ ایران، در مقابل انبوه ادبیات تولیدی حزب توده، تاثیر عمده ای در رفع این نقایص نداشت. تاثیر مارکسیسم-لنینیسم-استالینیسم توده در ادبیات و کنش گری چپ ایران وسیع و مهم بود. به همین دلیل، از همان ابتدا جنبش چپ در ایران با نقص و عیب زاده شد. قدرت تبلیغاتی و مالی اتحاد شوروی در آن زمان به حدی بود که اجازه نمی دهد سیاسیون ایرانی درباره عدم قابلیت بکارگیری روایت مارکسیسم شورویایی در ایران بطور جدی بیانیدهند. انتقادات اندکی هم که بر این روایت انجام می شد کمتر از یک بررسی علمی و عینی گرا ناشی می شد و

<sup>2</sup> ZABIH Sepehr, Mouvement Communiste en Iran, SE, 1993

بیشتر به دلیل وابستگی منتقدین به سایر گرایش های چپ مانند مائویسم بود. نباید فراموش کرد که «چین کمونیست» نیز برای گسترش نفوذ خود در جهان به اشاعه مائویسم از طریق ترجمه و چاپ میلیونی آثار مائو پرداخت. بدین ترتیب چپ ایران، همانند جناحهای چپ در سایر کشورهای جهان سوم، محکوم شد که از یک دستگاه فکری غیر بومی تغذیه کند. این نکته سبب شد که فعالان مارکسیست در ایران واقعیت های اجتماعی متفاوت را با یک اسم مشابه نام ببرند. اصطلاح «طبقه کارگر»، که در ادبیات مارکسیستی اروپایی معنای مشخصی را دارد، بدون تمایز ماهوی برای «کارگران» در ایران مورد استفاده قرار گرفت، بدون آنکه این اصطلاح، در ادبیات مارکسیستی خود، بیانگر و دربرگیرنده ی هر دو این واقعیت های تاریخی متفاوت باشد.

از جمله ویژگی های طبقه کارگر در تحلیل مارکس، «آگاهی طبقاتی» آن است که به اعضایش اجازه می دهد وارد یک نبرد طبقاتی با بهره وران کار خویش شوند. روند کسب این آگاهی از یک سیر تاریخی پیروی می کند که در جوامع سرمایه داری غرب و در جوامع غیر غربی مشابه و همگون نیست. رشد علوم و دانش و بخصوص رشد تفکر اجتماعی در اروپا زمینه های فکری لازم برای شکل گیری یک تفکر مبارزاتی و تشکیلاتی را برای طبقه کارگر فراهم کرد. اتفاقی که بصورت هم زمان و همانند نه در ایران، نه در هند و نه در آرژانتین روی نداد. این البته به معنای آن نیست که در این کشورها دانش اجتماعی لازم برای مبارزات طبقاتی وجود نداشت، بلکه به این مهم می پردازد که باید بر دانش بومی این کشورها تا کید می شد. برخی از ویژگی های فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی طبقه کارگر در این کشورها مانع از تعمیم مطلق مفاهیم مارکسیستی از یک جامعه به جامعه دیگر می شود.

یکی از مسائلی که قبلاً نیز بدان پرداخته شده است، خصلت استبدادی نظام سیاسی در کشور ماست. مارکس نظریه ی خود را برای مبارزات کارگری در جامعه سرمایه داری بر روند دموکراتیکی بنا می نهد که سرمایه داری، برای سلب قدرت از طبقه فئودال و استقرار سالاریت اجتماعی و سیاسی خود، مجبور است به آن تن در دهد. دموکراسی بورژوایی فضای سیاسی را تا حدی گشوده و بستری را برای شکل گیری اتحادیه های کارگری، انتشار ادبیات انتقادی، حق اعتصاب و مبارزات صنفی فراهم می سازد. و این، در پایان قرن نوزدهم میلادی، حال آنکه در جامعه ی ایران، حتی در اواخر قرن بیستم این حداقل حقوق دموکراتیک با خشونت تمام و به گونه ای نهادینه نمی شود. نبود این بستر مناسب سبب شده است که طبقه کارگر در کشور ما، از رشد فرهنگی مناسب برای تبدیل شدن به یک طبقه مجهز به آگاهی طبقاتی سازماندهی شده محروم بماند. سرمایه داری، با ایجاد مجموعه های صنعتی عظیم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، جمع کثیری از نیروهای روستایی را به عنوان کارگر به شهرهای بزرگ کشاند و آنها را در شرایط «مشابه» اجتماعی و اقتصادی قرار داد. روند صنعتی شدن با شتابی زیاد، به ناگهان، میلیونها شهروند اروپایی را دارای یک وضعیت طبقاتی همگون کرد. این کثرت تعداد کارگران و بخصوص تجمع جغرافیایی آنان در مجموعه های صنعتی و شهرک های کارگری، موجب شد که کمیت ارتباط میان آنها افزایش یابد و آگاهی از وضعیت مشترک خویش با سرعت شکل گیرد. اتفاقی که در ایران با تاخیر نزدیک به بیش از 50 سال روی داد. در مورد نقش این پدیده همین بس که جنبش های کارگری در ایران نیز بطور عمده در واحدهای صنعتی بزرگ مانند کارخانجات بزرگ نساجی و نیز در صنعت نفت روی داد.

اما بخش عظیمی از نیروی کارگری ایران در بخش خصوصی جذب شد و در واحدهای کوچک صنعتی مشغول بکار گردید. به همین دلیل نیز تشتت و تفرق در میان آنها بسیار قوی بود و امکان برقراری ارتباط میان ایشان بسیار ضعیف بود. بر اساس آخرین آمار اعلام شده توسط مرکز آمار کشور در بین شاغلان کشور<sup>3</sup> 75 درصد در بخش های خصوصی و 24/5 درصد در بخش عمومی و دولتی فعال هستند.<sup>3</sup> این پراکندگی کارگران در کارگاه های کوچک صنعتی مانع از شکل گیری ارتباط ارگانیک و تولد یک شعور طبقاتی مشترک از دردها و مشکلات آنها شد و می شود.

نکته دیگر، اهمیت کمی افراد شاغل به صنعت در غرب و کاهش چشم گیر شاغلان کشاورزی در جوامع رو به صنعتی شدن است، حال آنکه در ایران، بخش عظیمی از نیروی کار کشور

<sup>3</sup> <http://216.55.151.46/index.asp?ID=15708&Subject=News>

همچنان در بخش کشاورزی مانده است. آمار نشان می‌دهد که حتی در حال حاضر 22 درصد از نیروی شاغل به فعالیت‌های کشاورزی اشتغال دارند. در مکزیک این رقم 20 درصد می‌باشد. 4 در کشورهای صنعتی حدود 5 درصد جمعیت شاغل را کشاورزان تشکیل می‌دهند، در آمریکا 4 درصد، در کانادا 3 درصد و در استرالیا 7 درصد جمعیت شاغل را کشاورزان تشکیل می‌دهند.<sup>5</sup>

در همین حال رشد کاذب بخش خدمات در ایران بخش عظیمی از نیروی کار را به خود جذب کرد و با تبدیل آن به نوعی از طبقه می‌متوسط، امکان به هم پیوستن اجتماعی و سیاسی بخش‌های مهمی از جمعیت به یکدیگر را ناممکن ساخت. در حال حاضر بیش از 47 درصد از افراد شاغل ایرانی در بخش خدمات هستند. شاغلان بخش صنعت در ایران تنها 31 درصد از کل نیروی کار کشور را تشکیل می‌دهند.

در حالیکه صنعتی شدن گسترده در غرب، همراه با رشد تدریجی دموکراسی، امکان تولد اتحادیه‌های کارگری را ایجاد کرد، در ایران، وجود استبداد مانع از رشد فرهنگ سیاسی کارگران شد و تلاش‌های متعدد برای شکل‌دهی به اتحادیه‌های فعال کارگری به سرانجامی نرسید. قبل از انقلاب، رژیم شاه به سرکوب این تلاش‌ها می‌پرداخت. تشکل‌های چپ ایران که درک عمیقی از ویژگی‌های جامعه شناختی کارگران در ایران نداشتند به جای جستجوی اشکال مناسب برای سازماندهی نیروهای کارگری کشور به مسائل و روش‌های مبارزاتی دیگر پرداختند. بعد از انقلاب نیز، دولت جمهوری اسلامی خود مسئولیت تشکیل و اداره‌ی تشکل‌های کارگری را به عهده گرفت. جدایی جغرافیایی فعالان چپ از محیط‌های کارگری به دلیل سرکوب و مهاجرت اجباری، دست رژیم را برای پیش بردن سیاست‌های ضد کارگری باز گذاشت.

## مارکسیسم ایرانی

در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که صحبت از مبارزات کارگری کردن به عنوان یک مجموعه‌ی واحد و متمایز طبقاتی برای تغییر آفرینی در ایران قدری غیر واقعی باشد. جوامعی مانند ایران که از آشفتگی‌های ساختاری در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی رنج می‌برند قادر نیستند که پیرو الگوهای کنش‌گری مارکسیستی عمل کنند. مرز بندی‌های طبقاتی در جامعه‌ی ایران نیازمند یک دستگاه تحلیلی متفاوت است که هر چند می‌تواند از مارکسیسم الهام بگیرد اما نباید تا مرز کپی برداری از آن پیش رود. خواندن مانیفست کمونیست نوشته‌ی مارکس و انگلس، در صورتی که ترجمه‌ی روان و آسانی از آن انجام شود، برای کارگر ایرانی شاید خالی از فایده نباشد، اما او بیشتر به «بیانیه کارگران ایران» نیازمند است. بیانیه‌ای که مبانی کلی مبارزات کارگران را در شرایط مشخص امروز ایران به زبانی روشن بیان کند. چرا چپ ایرانی نباید بعد از یکصد سال تبلیغ «مانیفیست» نزد کارگران ایرانی به تهیه این «بیانیه» همت گمارد؟ کدامیک از این دو برای برانگیختن یک نبرد طبقاتی کارگری در کشورمان موثرتر است.

مبارزین ایرانی در درجه‌ی نخست نیازمند بسیج نیروهای مختلف اجتماعی تحت ستم هستند تا بتوانند در درجه‌ی اول از شر استبدادسالاری سیاسی رها شوند. تا زمانی که دیکتاتوری سرکوبگر ماهیت قدرت سیاسی را تشکیل می‌دهد امکان شکل‌دهی به ابزارهای نظری و عملی مبارزه‌ی طبقاتی به معنای خاص کلمه موجود نخواهد بود. البته تفکیک این دو هرگز مطلق نیست. مبارزات طبقاتی به مبارزات سیاسی یاری می‌رساند و مبارزات سیاسی نیز امکان رشد انواع مبارزات طبقاتی را فراهم می‌کند. نه برای شروع مبارزه‌ی طبقاتی می‌توان منتظر پایان استبداد بود و نه برای مبارزه با استبداد باید خود را محدود به یک مبارزه‌ی طبقاتی خاص کرد. کنش متقابل این دو، یک واقعیت تاریخی است. اشکال در تحلیل و عملکرد از زمانی بروز می‌کند که بخواهیم یکی از این دو مبارزه را به نفع دیگری

<sup>4</sup> <http://endehors.org/news/3043.shtml>

<sup>5</sup> [http://www.ayandehnegar.org/ef\\_1.php?news\\_id=138](http://www.ayandehnegar.org/ef_1.php?news_id=138)

تعطیل کنیم. لیکن تجربه تاریخی نشان می دهد که از حیث زمانی نوعی تقدم و تاخر میان این دو وجود دارد.

لیکن این واقعیتی است که با حضور استبداد هیچ مبارزه ی کارگري نمی تواند تا انتهای خواسته های خویش برود، زیرا هر بار ابزار سرکوب سقف مطالبات این مبارزه را در سطحی پایین و ابتدایی تعیین می کند. در جامعه ای که از حداقل های دموکراتیک برخوردار است می توان امیدوار بود که مبارزات صنفی کارگران، برای تبدیل شدن به مبارزه ی سیاسی و همه جانبه، با مانعی عمده برخورد نکنند. تا زمانی که حذف فیزیکی معترضین حتی صنفی برای يك دولت ممکن باشد تظاهرات و اعتراضات کارگري نمی تواند تداوم و گسترش لازم را بیابد. به همین خاطر نیز لازم است که نخست يك دموکراسی، هر چند طبقاتی، شکل گیرد تا بتوان مبارزات سیاسی و نوع برخورد با آنها را از «حداقل» امنیت ناشی از قانون سالاری برخوردار ساخت. هر چند که طبقات برتر برای بقای خود آماده اند در نبرد نهایی دست به هر نوع از سرکوب بزنند. اما دموکراسی طبقاتی تا حدی دست آنان را خواهد بست و بر عکس دست مبارزان صنفی و اتحادیه های کارگري را خواهد گشود؛ چیزی که در حاکمیت استبدادی جمهوری اسلامی وجود ندارد.

اپوزیسیون رادیکال ایران باید از فهم «ایدئولوژیک» واقعیت های امروز پرهیز کند و با عینک های ساخت سایر جوامع به ایران ننگرد. جامعه ایران و طبقه کارگر، در دل این جامعه، نیاز به فهم بومی دارد، نیاز به نوعی مارکسیسم ایرانی، يك الگوی تحلیل که هر چند از مفاهیم قابل تعمیم مارکسیسم یا سایر اندیشه های مبارزاتی الهام می گیرد، اما به تاریخ اجتماعی ایران تکیه می کند و با نگاهی مستند به شرایط کنونی راهکارهای عملی را از دل يك فهم واقع گرایانه بیرون می کشد. باز تولید مدل های غیر ایرانی به زبان فارسی راهگشا نیست. زبان و شکل ارتباط جنبش چپ ایران با توده های ستمدیده از ضعف های عمده ای رنج می برد که هنوز پابرجاست. با وجود تلاش های اخیر در این زمینه، هنوز راه درازی در پیش است. مبارزین و متفکرین متعهد ایرانی باید به بنای يك فهم نوین از بافت طبقاتی و مبارزات طبقاتی ممکن در ایران بپردازند و در این راه، بدون تعصب و پیشداوری، از همه ی داده های مفید علوم اجتماعی اعم از مارکسیسم یا غیر آن بهره ببرند.

### به عنوان نتیجه گیری

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدون بسیج طبقه کارگر ناممکن است اما نبرد رهایی بخش طبقه کارگر نیز بدون سرنگونی رژیم آخوندی آغاز نخواهد شد. تا زمانی که ساختار طبقاتی جامعه ی ما علاوه بر ستم طبقاتی از ظلم استبداد نیز رنج ببرد، صحبت کردن صرف از مبارزه ی طبقاتی امکان پذیر نیست. امروزه میلیون ها ایرانی که از بیکاری رنج می برند از حیث اقتصادی و اجتماعی در وضعیتی شاید بدتر از طبقه کارگر هستند. این طبقه ی فقیر چه بسا از پتانسیل بیشتری برای يك مبارزه طبقاتی رادیکال و کنش گرا برخوردار باشد. صف بندی طبقاتی در جامعه ی ما معنای خاص خود را دارد و شکل بندی مبارزات طبقاتی از منطق خاص خود پیروی می کند؛ منطقی که نیروهای مبارز ایرانی در داخل و خارج از ایران باید دریابند و در تعیین استراتژی و تاکتیک های خود بکار گیرند. مبارزات طبقه کارگر در ایران برای خروج خود از بن بست تاریخی اش در انتظار ظهور يك نوع فهم بومی چپ از ویژگی های ذاتی خود می باشد. فهمی که از یکسو ضرورت رهایی تمامیت جامعه از چنگ استبداد را مورد بررسی قرار دهد و از سوی دیگر چگونگی پایان دادن به بهره کشی طبقه کارگر و طبقات ستمدیده ی ایرانی را جستجو کند. مارکسیسم از نوع ایرانی باید رهایی انسان ستمکش ایرانی را به ارمغان آورد.

\* \*